

ضرب‌المثل‌های بختیاری

مگرد آورنده
بهرام داوری

با مقدمه و شعر
پژمان بختیاری

ناشر:

کتابخانه طهوری

تهران - شاه‌آباد

ضرب المثلهاى بختيارى



سازمان ترویج کتابهای جیبی

ناشر

کتابخانه طهوری : تهران شاه آباد تلفن ۴۴۰۴۴

حق چاپ محفوظ است
چاپ رنگین

ضرب المثلهای
بختیاری

گردآورنده

بهرام داوری

تهران: آذرماه ۱۳۴۳

مقاله

فولکلور لغتی است مرکب از دو واژه انگلیسی بمعنی «مردم» و «دانستنی» و آن دانشی است مقنن از عادات و سنن و نغمات، و امثال و اشعار عامه .

جمله‌های کوتاه خوش آهنگ ، عبارات فشرده و پرمغز ، شعرهای حکیمانه و بلند، کنایات نیشدار و آموزنده حتی لطیفه‌های رکیک و زننده هم که بصورت ضرب‌المثل در زبان خاص و عام افتاده است فولکلور خواننده میشود و آن بی‌غرض‌ترین ره آموزا بناء بشر و گویا یکی از قدیمی‌ترین نحوه‌های تفکر آدمی است که در طی قرن‌ها ساخته و پرداخته شده و برای انتباه و هدایت مردم بکار رفته و میرود .

شك نیست که زبان فارسی در این مورد صاحب و مالک غنی‌ترین ذخیره از اندیشه‌های انسانی است زیرا که در هیچ‌یک از السنه عالم چه از لحاظ کیفیت و چه از نظر کمیت کتاب‌هایی بعظمت و دقت و کمال شاهنامه، خمسه، ویس و رامین، مثنوی ، بوستان و نظایر بی‌شمار آنها موجود نیست و در میان هیچ قوم و جماعتی و در هیچ ملک و ملتی میدان سخنوری باین فسحت و جمال نرسیده و دارای این مقدار مثل سایر وحکمت باهر و تفکر عالی نشده است گمان هم نمیکنم بعد ازین برسد و بشود .

جمع آوری و تنظیم و تدوین امثال و حکم فارسی چیزی نیست

که با سعی و همت و عشق و علاقه یکنفر امکان داشته باشد گوا اینکه آن یکنفر همچون علامه قفید سعید مرحوم دهخدا اعلی الله مقامه مردی باشد مؤمن، کوشا، با استقامت، فداکار و دارای تبحر و دانش کافی.

بنظر بنده جمع و تالیف امثال فارسی از کتب و رسایل کاریست مفید و کاملاً لازم اما تا خیرش زیانی ندارد زیرا که کتابها و فرصتها باقی و شاید لایزال است اما هزارها مثال دلنشین و نکات تجربه-آفرین و قصه‌های آموزنده، در قراء و قصبات و ایلها و عشیره‌های این سرزمین موجود است که هنوز هم مقدار نسبتاً معتنی بهی از آنها سینه بسینه از پدران به پسران رسیده و بعید نیست که متدرجاً اما با سرعت از میان برود چه، باده نشین شدن عشایر و شهر نشین شدن دهقانان، افزایش وسایل ارتباطی، کوتاه شدن فواصل، نفوذ و رسوخ عادات و تمدن صوری شهر نشینان در دیه‌ها و آبادیها مخصوصاً تمایل فطری آن جماعه ساده دل باخذ و ترجیح آن مدنیت ظاهری و بدتر از همه تظاهر آن گروه بتکلم در زبان اهل قلم و اجتناب از گفتگو بلهجه‌های محلی، دیری نخواهد گذشت که آن گویشهای دیر سال جای خود را بزبان مردم پایتخت داده و صدها هزار مثل و مثل که خود سرمایه بزرگی برای فرهنگ ایرانی و فقه اللغة زبان بلند قدر فارسی است بدست فراموشی ابدی سپرده خواهد شد و آن زیانی بس بزرگست چنانکه هم‌امروز از لهجه تهرانی که تاسی سال پیش هنوز در شمیران باقی بود و نمونه آنرا مرحوم هدایت در مجلد

دوم مجمع الفصحاء ضبط کرده است (۱) تقریباً اثر مهمی باقی نمانده. پس بر فرهنگ دوستان و ایران پرستان در تمام شهرها و دیه‌ها و در جمیع ایلها و عشیرهای ایندیوار واجب است هر چه زودتر به جمع لغات و ضرب‌المثل‌های رایج در زادگاه خود پرداخته، این گنجینه بزرگ را که قرنها بوسیله اجداد ما حفاظت شده است از زوال و نابودی نجات بخشند و توجه نمایند که گردآوری واژه‌های محلی پایه زبان ما را رفیع‌تر و قوایم آنرا متین‌تر میسازد گویا اینکه تألیف آنان بر پایه علمی متکی نباشد زیرا که در آینده دانشمندان وارد و مطلع، از مواد همان مجموعه‌های بیگانه از روش علمی استفاده نموده و آنها را با طریقه‌های جهان‌پسند طبقه‌بندی نموده سروصورت خواهند داد همچنانکه آقای دکتر معین با افزودن حواشی علمی و مفید و بدست دادن ریشه‌های لغات فرهنگ برهان قاطع آنرا ارزشی بسزا بخشیده‌اند.

۱- سحری تهرانی از گویندگان دوران صفوی

کی بو که همچو دسته گل گل‌دیم من ز درد درآ
هم شو غم ز پا بشو هم روز غم بسر درآ
طلفی خورده خونما که اگر او و دهونشا
ماچ کنی هزار جا شیر بجه شکر درآ
بکوچه شون چو مشوم دل نمی‌نهد ورشم
همی میخوم که ازین سر بیوم و آنسر شم
خداکنه که درافتی بچال میدان و ارگ
مـوهم و هینه کنم درمی‌ونشون ورشم
زقلنه واکن اگر دل مبری مفرتا شو نوینه جا نمیشو

یکی از لطمه‌هایی که بر پیکر زبان فارسی وارد شده و میشود ترک نام‌های اصلی و تعریب اسامی قراء و قصبه‌های ایرانست که اگر جبران نشود وجوه تسمیه آن اما کن کاملاً فراموش خواهد شد چنانکه شاید کمتر کسی بتواند از کلمه قلمبه و ناخوشایند قرمیسین و یا جرفادقان اسامی زیبایی کرمانشاه و گلپایگان را استخراج نماید .

نگارنده در موقعی که فرهنگ جغرافیایی ایران در دست تألیف و چاپ بود از مؤلف پرشور آن مجموعه پر ارزش استدعا کردم که نام دیه‌ها و مزرعه‌ها را طبق تلفظ اهالی مخصوصاً مردان کهنسال بویژه عامی و بی‌سواد ضبط کنند و اسامی مقلوب و معرب را در پرانتز جای دهند اما چنین نکردند یادیر شده و غیرمیسور بود. اخیراً جزوه‌یی را که آقای بهرام داوری از ضرب‌المثل‌های بختیاری فراهم آورده بودند بوسیله دوست بسیار دانشمند و بزرگواری که شهرت جهانی دارند دریافت نموده و مأثور شدم که بر آن مقدمه‌یی بنویسم .

بنده گردآورنده عزیز این رساله را ندیده و از درجه معلومات مخصوصاً خبر ویت ایشان در کوشش بختیاری اطلاعی ندارد اما با توجه باینکه چند سال است شخصاً در صدد تهیه فرهنگی از لغات بختیاریست و هنوز کاری ساخته‌است میتواند بمراتب علاقه و زحمات و مساعی این جوان مشتاق پی ببرد و از خدای بزرگ بخواهد که او را توفیق بیشتر برای خدمت بیشتر عنایت فرماید .

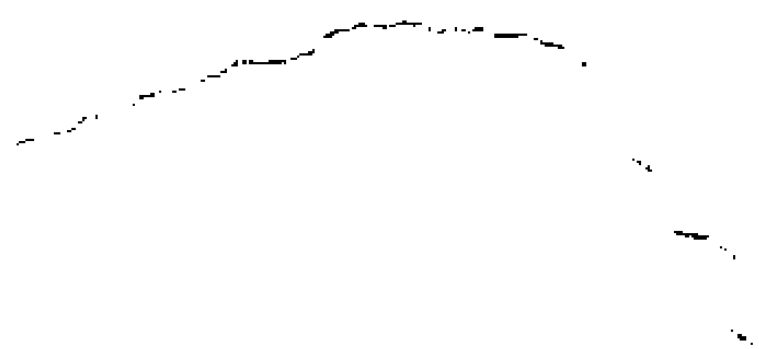
البته این مجموعه، جامع نیست ولی خوبست زیرا که این نخستین گام و اول تألیف اوست و بسیار اندک‌کنند مؤلفینی که نخستین

اثرشان خالی از نقیصه و عاری از ضعف باشد امیدوارم گامهای بعدی را بهتر و استوارتر بردارند و خدمتی شایسته بفرهنگ ایران زمین بنمایند.

بایشان توصیه میکنم که اگر خواستند تألیف خود را بزرگتر و جامع تر سازند قبلاً بکتابهایی که در زبانهای خارجی در این فن نوشته شده است مراجعه نمایند بسویژه مجلدات «امثال و حکم» مرحوم دهخدا را دقیقاً مطالعه کنند ضمناً عین امثله را با لهجه بختیاری بخط فارسی بنویسند، مفهوم اصلی هر مثل و موارد بکار بستن آنرا با دقت کامل و پرسش از این و آن ذکر کنند و در پایان مجموعه نیز فرهنگی از لغات و تعبیرات ضرب المثلهای جمع شده را بیفزایند تا سودش عامتر گردد. باین نکته هم توجه فرمایند که ضرب المثل باید عبارتی باشد کوتاه و آموزنده که بازبان و رسوم مردمان و اقوامی که صاحب آن امثال هستند مناسبت نداشته باشد

حقییر حسین پژمان بختیاری

۲۰ آذرماه ۱۳۴۳



ضرب المثل‌های بختیاری

بزی که اجل بگیردش نا‌نهای شبان را می‌خورد .

Boz ke ajal egeres nunâ shune exôre.

ندیده مبیناد دختر ترشیده هم شوهرمکناد .

Neyde nabinâ keymand makonâ shi.

بزرگت را بار بیاور کوچکت بیار خواهد آمد .

فرزند نخستینست را درست تربیت کن فرزندان بعدی رفتار او را
یاد خواهند گرفت .

Gapet veorâr kochiret veraverde.

به (توشمال) « نوازنده محلی » گفتند ساز بزن گفت پایم می‌خاره
« عذر بدتر از گناه .

Be toshmâl goden sâz bezan go tange pâm châre.

گنجشگ را بی‌اغ بهشت بردند گفت ولایه ولایه (وطن) .

Bengeshte bâghe behesht go volat, volat.

من که در میان طوفانم يك طرف هم آنور تر .
(آب که از سرگذشت چه يك از چه صدگز) .

Mo ke tufuniyom ye tuf dovuntar.

سمرک را گرفتند و پند دادند گفت وایم کنید گله رفت .

Gorge geren pan dân go verdom gale ra.

عروس در خانه پدر اصلاً چشم نداشت گفتند در راه کلاغ آنرا
در آورده .

Behig ze hune bow ti nadâsh gon mene ra kalâ
tise deravord

خرس را در جوال کردند گفت يك پاييم بيرون مانده «گکش نمیگزید»

Xerse kerden bejovâl go ye pâm sarâe.

نه کور حیا دارد نه کچل مغز سر .

Na kur hayâ dâre na kachal mazge sar.

نه چیزی بده بدرویش نه چیزی بگو بدرویش (خیرت نهیرسد
شرمرسان)

Na chi bede be darvish na chi bego be darvish

دواسب را که پیش هم بیندازد اگر هم رنگ نمیشوند هم دنگ
«رفتار - ادا» نمیشوند .

Do bur banden tey yak ar homrang nibun
hom dang ebun.

همان دو چشم همان را ندارد خانه خدا چشم هیچکدام را .
(دو چشم نداشتن در اصطلاح بختیاری معنی چشم دیدن کسی را نداشتن)

Memun do ti memune nadâre hune xodâ do ti
hishkesun .

یتیم گفت تا شکم سیر شود جانم در میآید .

Yatim go tâ-komom verâ junom derâ.

به گزجشتگ گفتند سبکی یا سنگینی ؟ گفت سبک و سنگینی دست
خودم است .

Be bengesht goden seveki yâ sangini? go sevek
sangini das xome.

قاطرها را نعل میکردند پشه‌کوره هم پایش را بلند کرد گفت يك
نعل هم بمن بزاید .

Ghâterune nal kerdên pashghe kure ham lenge
boland kerd go ye nalam be mo bezanin.

آبی میریزد برودخانه خودی بخورد به زیبمانه .

Ow ke rese be ruxune xodi bexores be ke
bigune.

دختر عموی خودت را بزنی بگیر تا مرده شوی وزنده شویت باشد
(همواره با تو همراه باشد)

Dodar tate xote bestun tâ morde shur zende
Shuret âbu.

مرغ خاک میتکاند (مپی‌راکند) خاک بر سر خودش میکند .

Morgh xâk tife kone xâk be sare xos kone.

دار بلوط (درخت بلوط) از قدش پیدا است زن بدکاره ازدور .

Dâre balit ze ghâdâes diyâre zine nâbedang ze
dir diyâre.

تیر تورن پیش التیرش گیر میافتد . (کسی که برای دیگران چاه
میکند قبل از دیگران بچاه میافتد .

Tir torn pish ze tires be tale youfte.

صا و وحشی از خمی است یا کور .

Gâ tur yâ shale yâ kur.

کلاغ گفت از بچه خودم سیاه تر نیست از بچه خودم نیز عزیز تر نیست

Kalâ go ze bache xom shahtar ni ze bache xom
aziztar ni.

مالت را سفت بگیر و همسایه ات را دزدان کن .

Mâlet seft beger homsâte doz makon.

از نوکیسه (تازه بدوران رسیده) قرض نکن اگر کردی خرج نکن.

Ze nu kise gharz mako ar koni xarj mako.

برای گاوی که نمیتواند شخم بزند چه يك من چه صدمن.

(سی گامکال چه ی من چه صدمن)

si gâ makâl che ye man che sad man.

آتش تو را ندیدم دودت کورم کرد.

Tashet neydom dit kurom kerd.

خر را نخریده برایش آخور تدارك دیده.

Hare naxeride âxores bande.

هر کس که بمن از ديك آراست اذیت و آزارش بمن بیشتر است.

Har ke vâm peshtar nishes beishtar.

همیش میگویند در رو بگرتک میگویند بگیرش.

Be mesh egon beje be gorg egon begeres.

کار دختر نکردنش بهتر.

«کاری که دختر بکند نکردنش بهتر است» (اشاره به ناپختگی

دختران است)

Kâre dodar nakerdenes hetar

مادرم با پدرم میسازد (تا میکند راه میآید) پدرم جفتك می—

اندازد (ناسازگاری میکند)

Dâm vâ bowm esâze bowm lenge tiz ebâze.

مادرم از دیوانگی (از سادگی) نانهای بزرگ میپخت. پدرم از

عاقلی سرهوه را میخایید.

Dam ze livei nune gap epod bôwm ze âgheli sare

hmene ekod?

خوبیم خوب است بدیم از زهر مار هم بدتر است.

Xuyim xuve dadim ze zare mâram batare.

زورش بخر نمیرسد، میدود برای آزار کره خر (زورش بخر نمیرسد
پالانش را کج میکند)

Zures be har nirase dwne si howli.

دستت را بدار بکش بمادرت مکش «دار... دار»

دست خواهش بسوی درخت بی بر بکش و بمادرت مکش

Dastete bedâr bekash be dât nakash.

دستم کار میکنند دهانم میخورد.

Kone dastom xore dohunom.

دست خودم کس خودم است «انکای من بدست و بازوست»

Dase xom kase xom.

منت دار را بکش منت مـادر خود را مکش «ببازوی خودت
متکی باش»

Menate dâre bekash menate dâte makash.

لج لج را میکشد گندم برشته آب را . (گندم برشته یعنی گندم
بوداده)

Laj laje eikashe gandom bereshte ow.

هرچه کنی برای ناکس نه میگوید خوب نه میگوید بس.

Harche koni si nâkas naego xuve naego bas.

سگ دم خانه صاحبش زرنک است و سگ در خانه صاحبش شیرست

Sag dame hume sâhâves zele.

آردبیز «الك» به غلیان میگوید تو دو سوراخ داری «دیگک به
دیگچه میگوید روت سیاه»

Arbiz be gheylun gô to do silâ dâri.

روباه بسوراخ نمیرفت یک جاروب بدمبش بست .

Ruvâ be silâ nira yd jâru bas be dines.

آفتاب‌زد همانجائی که دزد داش میخواست .

Aftow zey ocho ke doz deles xâest.

حیادار حیا کرد بی‌حیا گفت ازمن ترسید .

Hayâ dâr hayâ kerd bihayâ go ze mo tarse.

نان‌جو نه رویه دارد نه آستر .

Nune joe na rie dâre na âster.

منگر برنگ زردم کژدم زیر سنگم «فلفل مبین چه ریزه بخور ببین
چه لیزه»

Maniyar berange zardom gazhdine zere bardom

دزد نادان زند بکا همدان «دزد ناشی بکا همدان میزند»

Doze nâdun zane be kahdun.

میهمون هرچه زشت تر بازیش بیشتر .

Meymin har che lishtar bâzis bishtar.

سنگ را بر بام خوا باندند (قرقر کنان) گفت خانه مال خودم است.

Sage xownin sare hune ghere ghep kerd go :

Hune mâle xome

سنگ باید در کوچکی گدای باشد .

Sag vâ be kochiri galey bu.

سنگ در پیری نمیتواند گله‌ای بشود .

Sag be piri galey nibu.

هر که عروس عمه‌اش دایم طعنه برویش .

Har ke behige kichise dâyom tenâ berise.

هر کس عروس خاله‌اش دایم سر مه بچشمش .

Har ke behige botise dâyom sirme betise.

ا بریشم که خوار میشود پیوند بخروگای میشود .

Owreshom ke hâr eibu peyvande haro gâ bu

هر کس منتظر همسایه‌اش بنشیند شب بی‌شام خواهد خوابید .

Har ke mandir homsâse show bishom xowse.

تیشه از دسته خودش نمیتراشد . «چاقو دسته خود را نمیبرد»

Tishe ze daste xos nitâahe.

مار تا راست نشود بسوراخ نمیرود ؟

Mâr tâ ràst nabu be silâ nire.

اگر گوشت را بخورد استخوان را نمیسوزاند (نمک خورده نمکدان را نمیشکند)

Gushte ke bexore ostóxune nisuzne.

نه شکم توشه بر میدارد نه چشم تماشا .

Na kom tushe evordâre na ti tamâshâ

خواهر بدکاره چشم دیدن برادر متعصب را ندارد .

Dadu hiz do ti gow rizemine nadâre.

خانه خدا که مهمان را نخواهد جل زیر پایش را میکشد .

Hune xodâ ke memune nixo jole zer pâse kashe.

ماهی را که نخواهند بگیرند دست میبرند برای دمپش .

Mohine ke nixun begeren das yâren si dines.

یک کاسه داریم آورنده و برنده او پرش کن من پر ترش .

«کاسه آورنده و برنده «خبرچین»

Ye kâse dârim arak barak , to pores kon , mo portarak.

بوی مادرم از مادر بزرگم میآید .

Bu dâm ze dâlum eyâ.

شل برفتارش کور بگفتارش

Shal beraftàres kur begoftàres

لر تا کوله پشتی را دارد براه نمی‌آید . (تا نان دارد مطیع نمیشود)

Lor tà lendene dâre mene rah niyâ.

مال نه از خودم و دل بی رحم . (مال عفت و دل بی رحم)

Mâl na ze xomo dele biram.

مارمولك گفت : من چیزی با برزگر نمی‌خورم « ادعای بیجا . . »

Cargerâk go : Chi vâ barzegar nixorom.

پیش از اینکه موش انبان را صدا در آورد انبان صدا میدهد .

Pihh ze yo ke môshk rek, rek kone hambun shef, shef kone,

« Rek, rek » رك رك صدا ئی است که از ناخن زدن بچوب و دندان

زدن بچیزهای خشك بر می‌خیزد « « Shef shef ! خش خش »

سیاه چادر است که تاب باران را دارد . (میتواند در برابر آن مقاومت کند)

(سیاه چادر های بختیاری طوری ساخته میشود که قطره های

بادان از منفذ های آن عبور نمیکنند)

Bohune shahe ke partowe bârune dâre.

همپان را دادند به خرس که بسازدش خوردش بجای مزدش .

Hambune dân xers verâre xardes jâ mezd.

جغد را گفتند تخمت کوچك است گفت : چشم‌هایم درآمد تا همین را نهادم .

Kokevane gon hàyet kochire go : tiyâm derevin tà nâhâmes.

عروس در روز نبد در شب هم چون چراغ میسوخت یعنی می‌درخشید.
« شب‌گربه سمور مینماید »

Behige beruz nabi show chicherâ eiso.

مال روی سر عروس - عروس مال را رها کرد . (مال جایگاه
وخیمه گاه طایفه را گویند)

« اهالی برای عروس جانفشانی میکردند عروس آنها را رها
کرده بخانه (خانه شوهر) رفت

Mâl mene sare bahig bahig mâle vardâ?

هر کس را میخواهید بوازمائید بهمسایگیش در آئید

Har kine xoin bezmâyn derâyn bahomsâyis

راہ را تا نروی و مرد را تا نیازمائی .

Râne tà nari merde tà nazmâi.

تا رنج‌نکشی آتش برنج نمیخوری .

Tâ nakashi renj , nixori âshe berenj.

حرف میزنم با معنی اگر خر نیستی میفهمی .

Harf eizanom bemani , ar har nidi efâmi.

گرج که بگاہ حمله کرد وای بر یکی‌دار (وای بر آنکه يك گوسفند
بیشتر ندارد)

Gorg ke zey be gale lul vor yeki dâr.

گاه از خودت نیست کا هدان که از خودت است .

Kah ze xot ni kadun ze xote

دیگ شربکی جوش نمی‌آید .

Dige shariki bejush niyâ ?

دیگ سه کچک دیگچه هم سه کچک (کچک سه قطعه سنگ یا
کدوخی که زیر دیگ میگذارند تا زیرش را آتش کنند) .

Dig se kochok , diglunam se kochok ?

تا داریم افراط و بیداد میکنیم وقتی که نداریم به پیچ و تاب
میافتیم .

Tâ dârim ser derârim , hamike nadârim pit
vorârim .

ماه اگر شب اول آغاش پیدا بود شب دوم تمام خیمه گاه را پر
می کرد .

Mah ar ye showe diyâr bi, do shòwe pore mâl bu.
مانند آب آتش را پشت سر نمیگذارد .

Chi ow , rushenâhi vâ posht sar nile .

از دست باران به چاه آب گریختم .

Ze destc bârun jestom mene cha owi .

آب رودخانه از «راخدا کیارسی» هم نگذشت «رودخانه وقتی
خشم گین شود دوست نمیشناسد» (راخدا کیارسی شناگر قابلی بوده)

Ow ru ze Râxodâ kiyârsiham nagodasht.

آی خر آی خر بخران مثل خودت بنگر .

Ey har ey har , behom harunet beniyar.

آسیابان از گرسنگی مرد گفتند نان گرده در گلویش گیر کرد
و مرد .

Luvine ze gosney mord , goden gerde gereş gilis.

حورسهر (خورجین سرخ) داخلت مرا گشت بیرون مردم را .
(هورسهر خورجینی است که رویه آن قالی باشد و این خورجین
همیشه بنظر پرمی آید)

Hure sor menet xome kosht , sarât mardome .

نه گردد از گل برمیخیزد نه سوار از گیوه کش .

« گیوه کش ، طایفه ایست در بختیاری که برایشان ارزش قائل نمی شوند و آنها را مانند « توشمالها دون و کم اهمیت میدانند . »
(توشمال : نوازنده و نیز نام یکی از طوائف مهم بختیاری)

Na gart ze «shule» voriste na sovâr ze «ngive kash».

خویشی میکند که پشت پر باشد نه خالی

Ghomine eikonen si yo ke posht por âbu , na hâli.

چوپان ممکن است گله را رها کند ولی صاحب گله او را رها نمیکند

Shun galene vel eikone , hune xodâ ke nivardes

عروس را در خانه بیازمای و بکوه بفرست .

Behige be mâl bezmâ , befeshnes beko .

آسیا در میآورد آسیابان میخورد .

Âsiyow derâre , luvine kapne. ba ehalmene.

نه از پل می رود نه از گذار .

Na ze pol eire na ze godâr .

خرنر را از خایه های می شناسند .

Hare nare ze gondâs yashnen .

شلیک بعد از پرواز کبکها ؟

Shelleke baze kowgun.

تازی هنگام شکار ریدنش میگیرد .

Tâzi vaxte shekâl ridenes egcre.

آدم که بدبختی سراغش میآید شب سیاه (حاجت) پیدا میکند .
(شب سیاه : بی موقع ، نابهنگام)

Âdom ke badbaxti sis èyâ , showe siyâ gis eyâ .

گاو مرد شیر و اره برید (موقوف شد) شیر و اره: اشترالک خانوادها
در شیرهای یکدیگر.

Mord gâ , bores. shire ware

سبزه باید بدهان گاو شیرین باشد.

Sowze vâ be dohune gâ shirin bu.

شیرین برو شیرین بیا.

Shirin berow , shirin biyow.

سنگین برو سنگین بیا.

Sangin berow , Sangin biyow.

تو که با مادر خود زنا کنی با دیگران چه کنی.

To ke bâ mâzar xot zenâ koni bâ digarun che hâ
koni .

دختر بمادر میماند گوساله بگاو.

Dodar be dâ eire , guar be gâ.

پسر باید خودش ز بروز رنگ باشد.

Kor vâ xos rizemin bu.

احمد میرود (مهمد) می‌آید.

Amad ere momad ciyâ

برو جائی که بخوانند نه با چوب برانند.

Ruw ye jâ ke bexunenet , na chu vardâren
berunenet.

سگ بگو چوب بدست بگیر

Bogo sag chu beger das.

خدا خرا دید که شاخش نداد.

Xodâ hare di ke shâx bes nadâ.

خوبت‌را بآسیا بفرست بدت‌را بمجلس . (کارها را برعکس بکن)
Xuvete befeshen be âsiyow , lishete befeshn be
meiles .

اگر پدر خود را نمیدید مدتی شاهی بود .

Ar bow xone nidi edâ sâhi eikerd.

اگر پیراهنم درید اصلم نپرید .

Ar jowom derest , alsom naperest .

اگر پیراهنم کهنه‌تر است اصلم کلان‌تر است ؟

Ar jovom koenetare alsom kaluntare

اگر نباشد امر حق نمیافتد برگ‌ی از درخت .

Ar nabu amri ze hagh , niyofte balgi ze deraxt.

مثل هم مثل هم ، همه مثل همیم

Chi yak chiyak , hame mun chi yak.

خانه نباشد بی‌کدخدای احمد رفت مهمد بجا .

(یکی می‌رود دیگر آید بجای چهارانمانند ای کدخدای- فردوسی)

Hune nabâ bi kaxodâ , amad râd momad bejâ.

یکی یگانه یاشل است یا دیوانه .

Yeki yegune yâ chale yâ divune.

آنها بودند که گرفتند آنها که نبودند و گرفتند .

Ouno ke biden ta gereden , ouno ke nabiden
ri gereden .

اگر سنگ چاق شد گوشتش را می‌خورند ؟

Say ke ehâgh ebu , mar gushtes xoren.

گدای‌دوره گرد داد، آدم شکم‌گنده نداد .

Gedâ gardu dâ , âdome eshkam gâp nadâ.

میراث خرس بکفتار میرسد .

Merâse Xers egarde be kaftâr.

کور بکور میگوید زکی بچشم‌هایت (دیگ بد یگچه میگوید دروت سیاه)

Kur be kur eigo : zertow be tiyât.

اختیار دست کاتا بختیار.

Extiyâr dase kê baxtiyare.

دلت را بگذار در دلدان آردت را بکن در انبان

Delete bel be deldun , ârtete bekon be hambun .

پیه (دنبه) را داد دست گربه .

Pene dâ dase gorbe.

بردی مرا با سماری هنوز دست از دنبالم نمی‌کشی - دست از سرم

بر نمی‌داری؟ «آسماری کوه بزرگی است در بختیاری»

Bordim be Âsmâri hani das ze dinom nivordâri.

بگذار من بگوزم . آنوقت بگو بفلانم

To bel mo beguznom , oso bego bekirom .

فلانم خیار، بیا بخورش.

Kirom xayâr biyu bexores.

کیرم کمر در می‌آورد . (نظیر سخنان کیرم بطاق)

Kirom kamr eiderâre.

میگوید یا بفلائت میگذارم یا از صخره پرت می‌کند .

Ego , yâ elom be kendet , yâ ze gar evoranomet.

لرتا نگوزد چهارزانو نمی‌نشیند .

Lor tâ naguzne , chârzeni nineshine .

احمد پسر مهد بزمیزاید خودش می‌گوزید مرا میزد .

Amade momad boz ezey , xos eiguznid mone

eizey .

بزگوزید هفت‌روز باماتحت‌خودش قهر کرد .

Boz guzni , haf ru vâ sile xos ghar bi.

مجمعه (سین‌ی‌سی بزرگ) بالا جمعه - این‌راه ما این‌راه لران.

Langari ro langari, yo ra xomun yo ra lorun.

بله‌بله بامن‌هم بله . (بازی‌بازی باریش‌بابا هم‌بازی)

Heray , harey vâ moham harey?

آقا نداشت يك چیزی داشت. (آقا نداشت بصورت اسم خاص آمده)

Kâ nadasht , ye chi dâsht.

نه نان‌مدارا بستان نه نان‌بگدا بده.

Na nune gadâne bestun , na nun begadâ bede.

آردم را بیختم الکم را آویختم.

Ârtom behdom , ârbizome zeim gele mix

روغن شد و بزمن چکید.

Rughen âbi tokest be gel.

اجاقش را روشن کردی ؟

Ojâghese rushen kerdi.

های‌آقا‌های خرت بچند ؟

Heiy hâlu hey haret bechandi?

کاری‌بکن به‌از ثواب نه‌سیخ بسوزد نه‌کیاب.

Kâri bekon beze soghâv , na seix besuse na

kavâv .

کرم درخت از ریشه خودش است. (کرم از خود درخت است)

Kerme deraxt ze reshe xose.

درخت را کرم از ریشه خودش میزند.

Deraxte ze reshe xos kerm ezane.

گور در گور دیدم خانه در خانه ندیدم.

Gur mene gur dim , hune mene hune neym.

رحم که بگور بکنی شاهین‌ترازورا میگیرد.

Ram ke be kur koni, ghayâr terâzine egere.

هر که تخم پدر خودش نیست روی پاهایش مو نیست.

Har ke tom bow xos ni ri pâs mel ni.

نه گور حیا دارد نه آب رود صدا.

Na kur hayâ dâre na ôwe ru sodâ.

نه سیر خیم از گرسنه دارد نه سوار خیم از پیاده.

Na sir havar ze gosne dâre na sovâr havar

ze piyâde.

تازی بزور شکار نمیکند.

Tâzine ke bezur feshnen shekâl , shekâl nikone

مهره که گم شود میان مادر و دختر است یا مادر آنرا برداشته یا دختر.

More ke gom ebu, mene dâ vo dodare , yâ dâ

bordese yâ dozar.

دختر بمادر نگاه میکند گوساله بگاو.

Dodar seyle dâ kone, guar seyle gâ.

در تاریکی بایست و روشنائی را نظاره کن.

Mene târiki vâst , rushnâhine bepâ.

سر کچل منتظر المنگری است.

Sare kachal mandire tongore.

عقل لر بعد خواهد آمد.

Alghe lor dindâ eyâ.

شتر گفتم خا‌رمی‌خورم؟ خون می‌خورم.

Shotor go : Hâr exorom , hin exorom.

نرمیش شاخ می‌زند. (زوردار زور می‌گوید)

Nar mesh shâx ezane.

هر سر ازیری یک سر بالایی هم دارد.

Har sarezeri ye. sar bâlâyi dâre.

به شیطان گفتند خدا پدرت را بیمار زد گفت چیز نشدنی.

Be sheytun gone: Xodâ bowte biyâmorze -go-chi ke neibu.

گورگ که پیر شود سنگ باو می‌خندد.

Gorg ke pir ebu , say bes ehande.

باد آورد خدا بخوشه چین. (خدا رحم کرد باد خوشه‌ها را بسوی خوشه چین فرستاد)

Bâd avord , xodâ be hushe chin.

مس چه بشکند چه صدایش در آید.

Mers che beshkehe che sodâs derâ.

مهمان دیر وقت شامش با خودش است.

Memun dir mejâl , shomes vâ xose.

دزد یک راه دارد صاحب مال هزار راه.

Doz ya ra dâre , mâl dâr hezâr ra.

اگر هزار بدی دارم باز گوشت می‌شم ،

Ar hezâr lishôm , hey gushte meshom.

پدرش خوب است که خودش خوب است.

Bow xove ke xos xove.

اگر کبک نکند قهقهه بیجا که میداند کبک کجا کرده جا.

Ar kowg nakone ghag ghahe bija ki dune kowg
koye kerde jâ .

اگر دختر نباشد راضی بر نمی‌کند بوسه بازی.

Tâ dodar na bu râzi , kor nikone buse bâzi.

دیده تا گفته خیلی است. (شنیدن کی بود مانند دیدن)

Dide tâ gode xeyliye.

بیرون که می‌روی می‌گوئی و می‌خندی خانه که می‌آئی درش را می‌بندی.

Sarâ ke eiri egoy o exandi hune ke eyây
darese ebandi.

جیغ کشید - شیون کرد و آفت خروس پایم را لگد کرد.

Kiknid , chernid , god : xorus pâme telnid .

دزد خانگی را نمیتوانی بگیري.

(بن‌هور: ته‌خرچین مراد دزد خانگی است)

Doze bone hure natari begeri .

گیوه‌کش همیشه پایش برهنه است

(گوزه‌گر از گوزد شکسته خورد آب)

Geve kash hey pâs patiyê.

موش‌ها که نباشند به بزها می‌گویند (عبدالکریم)

Meshâne ke nabu be bozgal gon : Abdekarim.

کدبانو دلش خوش است (اما) رنگ سرخش از آتش است.

Keyvenu deles xoshe , ei range sores ze
tashe.

سخن‌چینی از غارت بدتر است.

Chowrow kerdən ze chapow batare.

قرض خوشی بلرزش نمی‌ارزد.

Gharze xoshi be larzes niyarze.

الکش می‌کنی و می‌بینی.

Ebiznisjo cbinis.

پایان

نوشته: پژمان

شعر بختیاری

برای آنکه مجموعه حاضر نمونه‌ای از شعر بختیاری را نیز بدست دهد این قسمت را بر رساله آقای داوری میافزاید و امیدوار است بیفایده نباشد.

گفتگو از کیفیت ادبیات بختیاری محتاج مقالتی منصل و رسالتی جداگانه است که در اینجا از ورود در آن بحث خودداری و همینقدر گفته میشود که شعر بختیاری دو فرم و شکل اصلی دارد. نخست شعر اصیل بختیاری که تابع افاعیل عروضی نبوده و مانند اشعار ایرانی قبل از اسلام صورت هجایی داشته و دارد. دیگر شعر عروضی که در ادوار اخیر بر اثر مخالطت افراد بختیاری با شعر نشینان بویژه پس از مشروطیت معمول گردید (۱) و ما بهر يك

۱- دلیران بختیاری و خوانین آن قوم در جمیع جنگهای مشروطیت از تصرف اصفهان، فتح تهران، قلع و قمع یانگیان آذربایجان، منسوب و اسیر ساختن ارشدالدوله، شکست سالارالدوله، متواری نمودن محمد علی میرزا و جنگهای متعدد دیگر بزرگترین سهمرا داشته و از هیچ نوع فداکاری و جانفشانی دریغ نکردند اما بقیه در صفحه ۳۹

از آندو نوع با ذکر مثالهایی اشاره می‌کنیم .

الف - شعر اصیل و هجائی که آنرا «بیت» نامند از لحاظ موضوع مشتمل است بر اشعار جنگی و عشقی و مرثیه و شکار اشماری که در مرثیت و جنگ و شکار ساخته میشود اغلب در حین مویسه بر اموات خاصه کشته شدگان ساخته میشود بدون آنکه گوینده معرفی شود و اکثر آنها نیز از خاطرها محو میگردد . در این قبیل اشعار مخاطب یا متکلم حی و زنده مینماید نه فوت شده و مرده برخی از آنها نظیر ترانه‌های محلی است که عبارت بیت اول با اندک اختلافی در شعر دوم تکرار میشود اینک نمونه‌یی از هر یک

باقیمانده از صفحه ۲۸

نه فقط آن خدمات فراموش شد بلکه تمام نبردها و فتوحات پس از تسخیر تهران را به یفرم خان ارمنی نسبت دادند حتی بمکسهای که برای تجسم نوشته‌های خود منتشر ساختند باین نکته بدیهی توجه نکردند که همواره مرحوم جعفر قلیخان سردار اسعد در زیر درفش فرماندهی جای دارد و پیرم گاهی در سمت چپ یا راست آن مرحوم و زمانی دورتر از او بر اسب نشسته یا قرار گرفته است چه پیرم با عده معدود مجاهدینش نمیتوانست در مقابل گروه کثیر بختیاری مقام و اهمیتی داشته باشد مع هذا او نیز یکی از رؤساء دسته‌های مشروطه خواه بود و هنگامی که مرحوم محمد تقی خان اسعد (امیر جنگ) بتصفیه غرب از بقایای متجاسرین مشغول بود او نیز که از جمله سرکردگان سپاه آن مرحوم بود کشته شد .

۱- مرثیه :

نهيو وزنه بذه زجو وراهه بسا که تير قضا بت ندراهه
 نهيو وزنه بذه زجو بپهره بسا که تير قضا بتو نگهره
 يعنى :

نهيب بزَن باسب وزنه که ازجوى برآيد
 شايد تير قضا بر تو اصابت نکند
 نهيب بزَن باسب وزنه که ازجوى بپرد
 شايد تير قضا ترا نگیرد
 (وزنه نژادى ازاسيهای عربى است)
 ۲- شکار :

ميرشکال که رنگ سر بست به او شور
 پا زنون شاذى کنن دالون زنن شور
 ميرشکال که رنگ سر بست به دسمال
 پا زنون شاذى کنن دالون زنن زال
 يعنى :

ميرشکارکوه رنگ سر را بست به قوطه
 پا زنها شاذى میکنند و عقابها شور پا میکنند
 ميرشکارکوه رنگ سر را بست بدستمال
 پا زنها شاذى میکنند و عقابها زارى میکنند
 سر بقوطه يا دستمال بستن اشاره به بيمارى صيادست شاذى
 پا زنان از نجات و کشته نشدن است و شور و زارى عقابان از آنکه
 صيدهاى زخمى نصيب آنها نمیشود .

۳- جنگ

گووکیل لاشمه بنین بمن تنگی بساکه گوشم بیا بنگه تفنگی
یعنی :

ای برادران جسم را در تنگه‌ای بگذارید (دفن کنید)
باشد که بگوشم برسد بانگ تفنگی
سیدال بنگه ایکنه گووومندنی شیر
جنگ بجریت بکن نیر وست بتقدیر

یعنی :

«سیدال» بانگ میکند ای «ماندنی» ای برادر شیر ما اندم
جنگرا با جرأة بکن تیر بدست تقدیر افتاده (پسته) است
هر کجه سیل ایونم دال وام دیار نید
دستم رهدسی کیس کمر شنک در قطار نید

یعنی :

هر کجا نظرمی اندازم عقاب (نام اسب) بر من آشکار نیست
دستم رفت بسوی کیسه کمر (قطار فشنگ) (اما) فشنگ در قطارم
نیست (نبود)

۴- اشعار عاشقانه نظیر ابیات زیر که شعر اول و گویا فرد
دوم از افسر باشد و ما راجع باین شاعر صحبت خواهیم داشت :
سه چیه قیمتی قدرس ندونی شومه فصل بهار عهد جوونی
یعنی :

سه چیز قیمتی و گرانبهاست (که) قدرش را نمیدانی
شب ماه فصل بهار ، عهد جوانی
تو گلی من کمر تازه شکفته نه دستم بر سار سه نه خس ایوفته

یعنی :

يك گلی در کمر (کوه) تازه شکفته
نه دستم بش (باو) میرسد نه خودش میافتد
چه خور سفر کنی یارت و ابات بو
قزل زین مخملی بزیر پسات بو

یعنی :

چه خوبست سفر کنی یارت همراهت باشد
اسب قزل زین مخملدار زیر پایت باشد
خم گل بستیم گرو خم گل بردم
لو گل بخنده بینم چون سپردم

یعنی :

من و گل گرو بستیم من از گل بردم
لب گل بخنده بود (متبسم بود) من جان سپردم
۵- اشعار عروسی که با نغمه‌ای خاص توأم با ساز و دهل
که آهنگ چوپی مینوازد فی المجلس گفته و خوانده میشود از
اینقبیل :

گل بو ندین پل بو ندین چوانارتر که کنار
تا بیا به بگذرته میر داماد کذ هوار
گل بو ندین پل بو ندین چو کنار تر که فلوس
تا بیا به بگذرته میر داماد و عروس

یعنی :

گل بیندید پل (طاق نصره) بیندید با چوب انار و تر که سنجید
تا بیاید بگذرد میر داماد کمر باریک

در شعر دوم فلوس تقریباً برای مردم بختیاری بی‌معنی است
و برای قافیه اختیار شده . و اعروس یعنی با عروس
۶- اشعار توصیفی مانند قطعه زیر از بنده نگارنده با ترجمه
تحت اللفظی :

ندونم بیار بیدم یا دیدمه خو بال رو بسا درخت چی یّ پاره افتو
یعنی :

نمیدانم بیدار بودم یا دیده‌ام خواب
کنار رود بسایه درخت مانند يك پاره آفتاب
تا که تی زیدم بیک دیدمت ز او با
فینگه و ابیدی و فیچستی من او
یعنی :

تا که چشم زدم بهم دیدمت از آنسو (ی‌رود)
ش-راره شدی و جستی بمیان آب
تش بچون او گراتش و ند بچونم به تکت پنگ اونه بلوت انه لو
یعنی :

آتش بجان آب گیراد آتش افکند بجانم
بساق تو پنجه می‌افکند بلبت می‌گذارد لب
ار بخوای بینم من می‌ملک‌میت می مکنم زی خوبار بورم باو خو
یعنی :

اگر بخواب می‌بینم من می‌ملک الموت های
مکن مرا ازین خواب بیدار بپر مرا بآن خواب (خواب ابدی)
بخت خو گر هدمه ز خو بیار کن ای خدا فقط یّ شوی شونه هر شو

یعنی :

بخت خواب گرفته ام را از خواب بیدار کن

ای خدا فقط یکشب ، یکشب نه هرشب

راهنمای لغات این قطعه با تلفظ و ترجمه :

کَندوُنَم : نمیدانم بَیار : بیدار دَیْدِمِه : دیده‌ام
 بَال : ساحل رود سا : سایه چِی (بروزن بی‌ره) : مانند
 یَک تی (بایاء محلول) : چشم زَیْدَم : زدم به یَک : بهم
 اوْبا (بروزن طوبی) : انسو (ی‌رود) فینگه (بروزن چین‌ده)
 شرار : جرقه وایبزی (بروزن تا چپیدی) : شدی فیجستی
 (بروزن بی‌جستی) جستی : پریدی مَن : در ، اندر
 او (OW) : آب کتش : آتش گِرا : گیراد کوند : افکند
 تَک : ساق رَپَنگ : پنجه اوْنه : می‌اندازد لوت
 (Lowet) : لبه رانه : می‌گذارد خو (XOW) : خواب
 رُیا : ای بلینمَس (ای = بینُ - مَس) : می‌بینمَش کَهی :
 های مَلکَمیت (Malkemyt) : مَلک الموت بوم (بُ و
 مُرم) : پیرمرا او : آن گره‌دَمه (گره دُمه) : گرفته‌ام را
 ب - اشعار تابع عروض :

این قبیل اشعار با مقدار بیشتری از لغات عربی آمیخته شده
 و از مسایل گوناگون الهام می‌گیرد .

یکی از خصایس این طبقه از اشعار بختیاری جدل و محاکاة
 باذات باریتمالی است و ظاهراً نخستین کسی که پس از ناصر خسرو
 و خیام باینگونه افکار پرداخته است ملاذلفعلی از مردم کران است

که مجرم تخلص میکرده و قطعه‌ای مفصل ساخته که این بیت از آنست :

هرچه دادی تو و را یما همه مژدن سیخت
نه که جرت همه هژدی دوسه گز چلواری
یعنی :

هرچه دادی تو بما همه ماندند برای خودت مبادا که حسابجویی
و جار و جنجالت همه برای دوسه گز چلواری و کفن، ما است
مهراب برادر افسر نیز با همکاری بنده در همین بحرویا همین
قافیه اشعاری دارد که چند بیتش بخاطر است .

لم یلد خوندم و دونم که نذاری تو شریک
بر فرنگینه جهندم که اگه کر داری
ایگهن پهل سلات تو چو می باریکه
بخت بوم ار که تیره زس بروه دیاری
دنگ ینه که اگوی شلغ قشنگه منیر

هی مالو پسته و وردم تو منی
هونه تو مکه و عیسی کر و مریم زینت
ارچنوه بو چه تفاوت دینه والرداری
نیخهم زت م همچی دست ز جونم ورداد

ار بهشتم بودی باز اذول وام داری
نه قوا دارم ونه نون ونه هونه نه زهشت

ارث کینه ذم اخوی مرطلوی ذم داری
تومنی قصر خود نق به م دادی که اگوی
ذیچ یکسر بهجندم اروی و اخواری

یَ بِلست جا ز تو استیذن و رهذن بدرک
 خرزماذ سهنلی و مندنی و چنداری
 چه حساوی چه کتاوی تو ز اینون ایخوی
 نه دکوندار و نه بقالی و نه عطاری
 دست چنگیز به پشت بستی از کشتن خلق
 آخذا راست بگمت سختدلی جباری
 جئروغال و گروجم کشتن و سهذن سی چه
 که بگوی والر بدبخت که تو غفاری
 راخرن نون خسون واکنن شرکه تنه
 خرگلون مُم و گاپون کرشیمیاری

یعنی :

لم یلد ولم یولد خوانده‌ام و میدانم که توشریک نداری
 بپر فرنگی را بجهنم که میگوید پسر داری
 میگویند پل صراط تو چون موی باریکست
 بروح پدرم (قسم) اگر احدی بتواند از آن عبور کند
 اینهم از آن ایرادهاست که میگویدی شکل قشنگ را منکر
 آی دائی دیگر بس است مرا رها کر مثل اینست که بیکاری
 خانه تو مکه عیسی پسر ت و مریم همسرت
 اگر چنین باشد چه تفاوتی دیگر با لر داری
 نمیخواهم از تو چیزی دست از جانم بردار
 اگر مرا بهشت هم ببری باز بهانه‌ای میآوری
 نه قیا دارم نه نان نه خانه نه آسایش
 ارث چه کسی را از من میخواهی مگر طلبی از من داری

مثل اینست که قصر خود نقرا بمن داده‌ای که می‌گویی
 از اینجا یکسر بجهنم خواهی رفت با خواری
 يك وجب جای از تو گرفتند و بدرک رفتند
 خواهر زادام سهیلی و ماندنی و چندیاری
 چه حسابی چه کتابی تو ازینان می‌خواهی
 نه دکانداری نه بقالی و نه عطاری
 دست چنگیز را از کشتن خلق به پشت بسته‌ای
 آقا خدا راست بگویم سختدل و جباری
 جار و جنجال و بگیر و ببند و کشتن و سوختن برای چه
 (تا) بگر بدبخت بگویی که تو غفاری
 نان خود را می‌خورند و شکر ترا می‌کنند
 خرچران من و گاوچران پسر شیمباری
 سیاره حسینقلی خان ایلخانی بختیاری هم غزلی دارد که
 این بیت مطلع آنست :
 دونی ز چه ری نزیده افتو یارم نورستاده از خسو
 میدانی از چه روی آفتاب نروده‌است ؟
 یارم برنخواسته است از خواب
 محمد امین متخلص بدقتری از مردم بروجن غزلی با تخلص
 بعدح مسعود میرزا ظل السلطان دارد که این ابیات از آنست :
 یارمُ ری ننماهه که حیا و اچنُ بو
 انماهه کذ و یالا که بلا و اچنُ بو
 تی او صحبتی از مچذ و محراب آید
 بر گک جمنید که محراودعا و اچن بو

شاه مسعود خزف بردم و بشخید گهر
 دفتری مامله شاه و گدا و اچن بو
 بندت شا اکنی راندت بی پا و گدا
 تو کر شاهی و الحق کر شا و اچن بو
 یعنی :

یارم رویرا نمی نماید (نشان نمیدهد) که حیا باید چنین باشد
 مینماید قد و بالا که بلا باید چنین باشد
 نزد او صحبتی از مسجد و محراب شد
 ابرو را چنانند که محراب دعا باید چنین باشد
 شاه مسعود خزف بردم و بشخید گهر
 دفتری معامله شاه و گدا باید چنین باشد
 بنده اترا شاه میکند رانده اترا بی پا و گدا

تو پسر شاهی و الحق پسر شاه باید چنین باشد
 اما مشهورترین و والا مقام ترین شاعر بختیاری گوی زمان
 ما داراب «افسر» است که گویش آن قوم تا کنون نظیر او را بخود
 ندیده و ازین پس هم گمان نمیکنم ببیند افسوس که این سخنور
 شیرین زبان بی بدیل از چندی پیش مبتلای بدرد پا شده و تقریباً
 از حرکت باز مانده در نتیجه دل و دماغ جمع آوری و تدوین آثار
 خود را از دست داده است از خدای متعال شفای او و فیض بخشی
 او را استدعا نموده و امیدوارم بزودی مجموعه اشعار بختیاری ویرا
 که چندین هزار بیت بدیع بلندست چاپ شده و در دسترس ارباب
 ذوق مشاهده کنیم .

افسر بزبان دری هم اشعار فراوان دارد اما آثار پراکنده بزبان
ویژه قوم خود سروده بیشتر مورد علاقه دوستداران قرار گرفته
و حتی کسانی که با گویش بختیاری انس و الفتی ندارند بسیاری
از اشعار او را بخاطر سپرده و نسخه منظومه‌هایشرا دست بدست
می‌برند قطعه شعر زیر یکی از معروفترین ثمرات ذوق لطیف و اندیشه
بدیع و بیان متین و منسجم اوست که مانند اشعار مجرم و مهرباب
مشعر بر گله‌گذاری و گفتگو با ذات حضرت باری تعالی است ولی
با توجه بطولانی بودن چکامه، ترجمه هر بیتی را اگر لازم شد پس
از شعر بختیاری قرار می‌دهیم تا درکش آسان‌تر شود.

۱- ای که روزی همه خلق زانبار تن

آسمونها و زمین کرده کردار تن

ای کسی که روزی همه مردمان از انبار تست

آسمانها و زمین کرده و کردار تست

۲- ای همه رنگ و نگاری که من دریا هد

همه از پرتو یک جلوه دیدار تن

۳- ای همه او که بدریا چن هی موج از نه

چکه‌یی از کرم اور گهر بار تن

اینهمه رنگ و نگاری که در دریا هست همه از پرتو .

اینهمه آب که بدریا اینطور موج می‌زند چکه‌ای ...

۴- هر که رهد از پی مقصود بمقصود رسید

ار نرهد و نرسید که ی ز رفتار تن

رهد : رفت نرهد : نرفت نرسیدك : نرسید

مُی : این .

- ۵- عاقلون هرچه کَنن فَرک و ابالن به خسون
 اشتباه کردند پای جمله‌ی افکار تن
 عاقلان هرچه کنند فکر و بیالند بخودشان
 اشتباه کرده اند پاک (سربس) این افکار تست
- ۶- هر حکیمی که دوا داد و مریضی خوا بو
 او دواها همه از قیطی عطار تن
 هر طبیبی که دارو داده و مریضی خوب میشود (شد)
 آن دواها همه از قوطی عطار تست
- ۷- هرچه فردوسی و سعدی و نظامی گزیده
 همه سون از اثر طبع دربار تن
- ۸- پشه و فیل همه رزق خسون را خورن
 روزی ای همه از بخشش سرشار تن
 گزیده: گفته اند همه سون: همه شان رزق خسون را خورن:
 رزق خودشان را میخورند ای همه: این همه .
- ۹- پیرا بون خلق و همه سال تفاوت اکزن
 غیر ذات تو که امسال توچی پار تن
 پیر میشوند خلق و همه ساله تفاوت میکنند
 غیر ذات تو که امسال تو مانند پار سال تست
- ۱۰- هرچه مُم فرگا اکتم پای همه برعکس ابوئن
 کی بیکسون از نه پاک مُی ز دربار تن
 هرچه من فکر میکنم پاک همه برعکس میشوند

چه کسی بهمشان میزند (آنها را بهم میزند) همه اینها از دربار تست

۱۱- هر شر و شور بد دنیا منِ مخلوق است ابو

از نم یا اکشم پاک همه سون کار تن

هر شر و شوری بد دنیا بین مخلوق تو میشود (بپا میشود)

میزنم یا میکشم پاک همه شان کار تست

۱۲- خان چنگیز که دنیان سر از ته رفتی

هر چه بد کرد بمردم همه و ازار تن

چنگیز که دنیا را از سر تا ته روفت (غارت کرد)

هر چه بد کرد بمردم همه از واداشتن تست (تواورا واداشتی)

۱۳- میر تیمور که مشهور بخین ریزی بید

کمترین بنده یسی از مردم تاتار تن

۱۴- ی نفر کی اترست ای همه مردم بکشه

او نکشت دست تو بید قدرت قهار تن

خین : خون بید : بود ی : يك اترست : میتوانست

۱۵- عرش فرش کردی و قیلون نهادی گرلو

هر چه ورمون اکنن پاک همه آزار تن

عرش را فرش کرده ای و قلیان را بگوشه لب نهاده ای

هر چه بما میکنند ...

۱۶- و ندیه جنک اروپا و تپستی ته عرش

هر چه مردن من جنک خین همه بار تن

انداختی (بر پا کرده ای) جنک اروپا را و تپیده ای ته عرش

هر چه در جنک مردند خون همه بار تست (بگردن تست)

۱۷- نیکهم که زغریها بمجمها چه رسید

همه دونن^۱ چه بید چونکه^۲ شاکارتن

نیکهم : نمیگویم همه دونن^۱ چه بید : همه دانند که

آن چه بود شاکار : شاهکار .

۱۸- آذم گول ازنی و اکنیس^۱ ورم^۲ باغ

انهی ترد بریش^۱ که^۲ ی دی وارتن

آدم را گول میزنی و در باغش میکنی (میفرستی)

میگذاری آتش بریش^۱ که این دیگر منزلگاه تست (۱)

۱۹- آبروسه ابری سی دوسه کپ^۱ گندم و جو

سپچه گندم نخوره پس^۱ ی چه سرکارتن

آبرویش را می بری برای دوسه کیله گندم و جو

برای چه گندم نخورد پس این چه مباشرست ترا

۲۰- هو که شیطون دتی گول بآدم زیده

گوش و نفیس بکنی^۱ خس دز بازارتن

شیطان که آدم را فریب داد

گوش و بینی کن (گوش و بینی او را ببر) خود او دزد بازارتست

۲۱- باغت رفت بیکشو و گرهد ازچنگت

میل خت بید^۱ که رهد ارنه گرفتارتن

باغت را در یک شب یغما کرد و از چنگت بدر رفت

میل خودت بود که بگریزد و رنه گرفتار تست (تو بود)

۱- ترد بریش نهادن بمعنی فریفتن ابله و مسخره کردن

اوست .

۲۲- گدی روز قیومت زلراخم مُ حساب
توچه دادیس مُ چه داره چه بذهکار تن
گفته‌ای روز قیامت از لر حساب می‌خواهم
توچه داده‌ای باواوچه دارد چه بذهکاری بتو دارد

۲۳- کر یارو نه اتومبیل سواری داذی
منکر بیذنته لر مُخ طرفدار تن
پسر یارو را اتومبیل سواری داده‌ای
(او) منکر وجود تست، لر که طرفدار تست

۲۴- حق توداری بکنی هر چه بدنیا اخهی
چون همه بید و نبید زنده ز پندار تن
۲۵- هر بنایی که بسازن همه و پرون ابوه

جز که پاینده فقط گنبد دوار تن
۲۶- افسرای فخر بسه سی تو که بعد از مرگت

اسم لر تا به ابد زنده ز اشعار تن
اخهی: می‌خواهی بید و نبید: بود و نبود ابوه: میشود
ای: این سی تو: برای تو

راهنمای تلفظ کلمات این چکامه با معنای آنها:

ای (بروزن کی = چه کسی): این هذ (بکسر هاء):
هست او (OW): آب چن (چُن): چنین اور (Owr):
ابر رهد (تلفظی شبیه رعد دارد): رفت خس، خسون: خودش،
خودشان پای (پُی): پاك می: این خو (Xov): خوب
او (بروزن بو): آن گزنه (گُزَن): گفته‌اند اِخورن

(رن) : میخورند رابون : میشوند چی (بروزن بی) : چون.
 مانند به یك : بهم همه سون : همه شان دنیان : دنیا را
 اترست (را ترست) : میتوانست گرلو (gor Low) :
 گوشه لب مورمون : بما وندی : انداختی رمن : در ،
 اندر نیکم (گه هم) : نمیکویم ه : آن سی چه : برای
 چه نفت : بینی گدیه (گه) : گفته ای کر (گه) : پسر
 غزل زیر هم ازمنست که برای خاتمه این مبحث بنقل آن
 میپردازد :

ای بقربون تو بی عشق تو جون سی چنمه

ارکف یات نبوسم م دهنون سی چنمه

یعنی :

ای بقریان تو بی عشق توجان بچه دردم میخورد

اگر کف پایترا نبوسم من دهان بچه کارم میاید

م نمهنم تو بمهنی که م خارم تو گلی

جون تونی ار تو نبوی وام دیه جون سی چنمه

یعنی :

من نمانم تو بمانی که من خارم تو گلی

جان تویی اگر تو نباشی با من دیگر جان را برای چه میخواهم

ارنکم دردت چینام که تو امید منی

سپچه کر کر بکنم وا کس وزون سی خیمه

یعنی :

اگر نگویم درد ترا بچینم که تو امید منی (۱)
 برای چه با کسی صحبت بدارم زبا نرا میخواستاهم چه کنم
 ارتو شلشل نکنی واکذوبالا من مال
 بهامی که بگرم مال و بهون سی چنمه

یعنی :

اگر تو با قد و بالای خود درخیمه گاه نخرامی
 مرا بگذار کوه بگیرم (دیوانگی کنم) خیمه گاه و خیمه را برای
 چه میخواستاهم
 مسجد ایرم که دعا ورتو و جون تو کنم
 ارنه سجادزه و تزبیه و قرون سی چنمه

یعنی :

(به) مسجد میروم که دعا بر تو و جان تو بکنم
 ارنه سجادزه و تسبیح و قرآنرا برای چه میخواستاهم
 بزمین و بزمون جانگر هذم چه کنم
 بی گل ری تو زمین سی چه زمون سی چنمه

یعنی :

در زمین و زمان آرام نگر فتم، چه کنم
 بی گل روی تو زمین برای چه زمانرا برای چه میخواستاهم

۱- حافظ همین ترکیب را که بمعنی درد کسی را بجان
 خرید نیست در مطلع غزلی آورده فرماید :
 بمژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
 بیا کز چشم بیمار ت هزاران درد بر چینم

تیر مرزنک تن خردم و رهنم بجریت

هی کر زال بگ تیر و کمون سی چنمه

یعنی :

تیر مژگان ترا خوردم و بسر افتادم

آهای پسر زال (رستم) بگو تیر و کمان بچه کارم میآید

راهنمای واژه ها :

سی چنمه (سی چه نم) مرا بچه کار آید ، برای چه میخواهم

(تحت اللفظی : برای چه مراست ؟) دُهون : دهان م نهتم

(مَنْ مَهْ نَم) : من نمانم تو بهمنی : تو بمانی تونی (تنی) :

تویی نبوی (بر وزن سیوی) : نباشی وام : با من دیه

(بر وزن کیه ؟) : دیگر کدردت چینام : دردت بجانم ، دردهای

ترا بر چینم ، قبول کنم ، بجان بخرم (بصورت دعا) کر کر

(بر وزن صرصر) صحبت آهسته زون : زبان شلشل (بر وزن

بلبل) : خرام مال : محلی که جماعتی از چادر نشینان در آن

بسر میبرند کذوبالا : قدو بالا (کذ جز در اینجا همیشه بمعنی

کمر است) بهلمی (بِئَلْ رَمی) مرا بگذار که بگرم (مَک

بَکِ رَم) بکوه بزیم : دیوانه بشوم بهون : سیاه چادر

مچد (مچ چد) : مسجد ایرم : میروم نور : بر تزییه

تسبیح قرون : قرآن زمین وزمون : زمین وزمان جانکر

هزم (جان گره ه زم) جای نگرفتم ، آرام نیافتم ، فرار نکردم

ری : روی مرزنک (مر زنگ) : مژگان رهنم بجریت

(کره ذم به جریت = چیت) رفتم بجرید یعنی با سر بزمین خوردم،
معلق شدم (بجریت رفتن حالت صید است که تیری کاری باو میخورد)
بگ: بگوی . پایان

برای دانشمندان، برای دانشجویان، برای دوستداران
فرهنگ ایران

برای همه ایرانیان و فارسی زبانان

متن کامل شاهکارهای ادبیات ایران
زیر نظر آقای علی حصوری

در مجموعه «زبان و فرهنگ ایران» که تا کنون ۳۴ کتاب
از طرف این مؤسسه انتشار یافته «سازمان ترویج کتابهای
جیبی» نشر شاهکارهای ادبی ایران را بر عهده دارد
و تا کنون در سلسله کتابهای جیبی این سازمان کتابهای
ذیل انتشار یافته است :

چهار مقاله

تألیف نظامی عروضی ، از منشآت قرن ششم
هجری ، متن کامل و صحیح از روی نسخه چاپ برلین
با اهتمام علامه قزوینی ، در ۱۴۰ صفحه چاپ خوب
(۲۰ ریال)

سیاستنامه

تألیف خواجه نظام الملک، از منشآت قرن پنجم
هجری متن کامل و صحیح از روی نسخه چاپ پاریس
با اهتمام شارل شیفر، در ۲۷۴ صفحه چاپ خوب (۳۰ ریال)

نوروزنامه

تألیف حکیم عمر خیام، از منشآت قرن پنجم
هجری، متن کامل و صحیح از روی نسخه عکسی چاپ
مسکو ۱۹۶۲، در ۱۰۰ صفحه چاپ خوب (۳۰ ریال)

قابوسنامه

تألیف امیر عنصر المعالی، از منشآت قرن پنجم
هجری، متن کامل و صحیح از روی نسخه چاپ لندن
۱۹۵۱ در ۲۴۲ صفحه چاپ خوب (۳۰ ریال)
بزودی کلیه آثار مهم ادبی فارسی در این مجموعه
منتشر خواهد شد

همه دانشمندان و همه دانش پژوهان و همه
دوستان و اقوام و فرهنگ ایران را دعوت میکنیم
در معرفی و ترویج این دوره کتاب گرانقدر که مایه
آبروی مطبوعات ایران و آشنائی روزافزون جوانان
ما با شاهکارهای ملی و ادبی ایران است با ما همگام
باشند.

مرکز پخش: کتابخانه طهوری

تهران، خیابان شاه آباد، اول اکباتان، تلفن ۳۳۰۴۴
فروش درهمه کتاب و نشریه های معتبر تهران و شهرستانها

BAKHTYARI PROVERBS

Collected

by

Bahram Davari

TEHRAN

Tahoori Bookshop

Shahabad Avenue

1965

۱۵ ریال